

پروگرام جلسه شهادت حضرت اعلی

حضرت ولی امرالله میفرمایند:

«در اثر ظهور مبارکش قوای خلاقه عظیمه که به استعانت انوار فائزه از ظهور متعاقبی، آجل و اعظم از آن تقویت و تشیید حاصل نمود، به حرکت آمد و استعداد و قابلیت لازم برای تأسیس وحدت اصلیه در بین بریه و نیل عالم انسانی به رتبه بلوغ و ارتقای آن به اعلی ذروه ترقی و کمال در عالم امکان حاصل گردید.»
قرن بدیع، ص ۱۴۵

۱- مناجات شروع

۲- قسمتی از تویع مبارک حضرت اعلی خطاب به محمد شاه

۳- بیان حضرت بهاءالله

۴- لوح حضرت عبدالبها

۵- حضرت اعلی اولین نفس مبارکی که در گرداب بلایاغوطه ور گردید

۶- آخرین تودیع با جناب قدوس

۷- مختصری از زندگی حضرت باب

۸- ترسیم شمایل حضرت اعلی

تنفس و پذیرایی

۹- مناجات

۱۰- بیان مبارک حضرت بهاءالله

۱۱- قیوم الاسماء تفسیر سورهء مبارکهء یوسف

۱۲- ایمان منسوبین حضرت اعلی

۱۳- حبس در قلعه چهریق

۱۴- آخرین روز حیات عنصری حضرت باب

۱۵- شرح شهادت

۱۶- زیارتنامه

۱۷- مناجات خاتمه

۱-- مناجات شروع

يَا سَيِّدِي الْأَكْبَرَ مَا أَنَا بِشَيْءٍ إِلَّا وَقَدْ أَقَامْتَنِي قُدْرَتُكَ عَلَى الْأَمْرِ. مَا اتَّكَلْتُ فِي شَيْءٍ إِلَّا عَلَيْكَ. وَمَا
اعْتَصَمْتُ فِي أَمْرٍ إِلَّا إِلَيْكَ. يَا بَقِيَّةَ اللَّهِ قَدْ قَدَيْتُ بِكَ لِي لَكَ وَرَضَيْتُ السَّبَّ فِي سَبِيلِكَ وَمَا تَمَنَيْتُ إِلَّا
الْقَتْلَ فِي مَحَبَّتِكَ وَكَفَى بِاللَّهِ الْعَلِيِّ مُعْتَصِمًا قَدِيمًا وَكَفَى بِاللَّهِ شَاهِدًا وَوَكِيلًا.

نسائم الرحمن - ص ۷

مضمون بیان مبارک: ای سرور بزرگوام، من، چیزی (وجودی) نیستم مگر اینکه قدرت تو مرا بر امرت استوار (قائم) نموده و بر هیچ چیز به جز تو توکل ننموده ام و بر امری مگر به سوی تو چنگ نزده ام. ای بقیه الله با تمام وجودم برای تو فدا شدم و به هر سختی در راه تو راضی گشتم و تمنایی به جز کشته شدن در راه محبت تو نداشتم و خداوند بلند مرتبه معتصم قدیم کفایت میکند و پروردگار شهادت دهنده و معتمد، کافی است."

۲- قسمتی از توقیع مبارک حضرت اعلیٰ خطاب به محمد شاه (در قلعه ماکو)

... قسم بحق مطلق که اگر کشف غطا شود، مشاهده مینمائی کل را در همین دنیا در نارِ سَخَطِ خداوند که اشد و اکبر است از نار جهنم؛ الا مَنْ استظلَّ فی ظلِّ شجره محبتی فانهم هم الفائزون ... خداوند شاهد است که مرا علمی نبود؛ زیرا که در تجارت پرورش نمودم. در سنه ستین، قلب مرا مملو از آیات محکمه و علوم متقنه حضرت حجّه الله علیه السلام فرمود تا آنکه ظاهر کردم در آن سنه، امر مستور را و رکن مخزون را؛ به شأنی که از برای احدی حجتی باقی نماند. لیهلک من هلك عن بینة و یحیی من حی عن بینة و در همان سنه، رسول و کتاب به حضور آن حضرت فرستادم که آنچه لایق بساط سلطنت است، در امر حجت حق، اقدام شود و از آنجائی که مشیت الله، بر ظهور فتنه صماء دهماء عمیاء طحیاء قرار گرفته بود، به حضور نرسانیده‌اند و مانع شده‌اند اشخاصی که خود را دولت خواه دانسته‌اند تا الی الآن که قریب چهار سال است کما هو حقّه، احدی به حضور معروض نداشته. الآن چون اجل، قریب است و امر دین است نه دنیا، رشحه ای به حضور، معروض داشته شد. قسم به خداوند، که اگر بدانی در عرض این چهار سال، چه‌ها بر من گذشته است از حزب و جند حضرتت، نفس را به نفس نمیرسانی از خشیه الله؛ الا و آن که در مقام اطاعت امر حجّه الله برائی و جبر کسر آنچه واقع شده، فرمائی. در شیراز بودم، از خبیث شقی حاکمش، ظلمها دیدم که اگر بعضی از آن را مطلع شوی، هر آینه به عدل، انتقام کشی؛ زیرا که بساط سلطنت را به ظلم صرف، الی یوم القیمه، مورد سخط الله نمود و از کثرت طغیان شرب خمرش که هیچ حکمی را از روی شعور نمیکرد، خائفاً، مضطراً، بیرون آمده، به عزم حضور کثیر النور آن بساط جلالت تا آنکه مرحوم معتمد الدوله بر حقیقت امر مطلع شده و آنچه لازمه عبودیت و خلوص، بالنسبه الی اولیاء الله بود، بجای آورده، بعضی از جهال بلدش، چون در مقام فساد بر آمدند مدتی در عمارت صدر، مستوراً اقامه بحق الله نمود؛ تا آنکه با رضاء الله به محل فردوس خود متصل گشت. جزاه الله خیراً ... و بعد از صعود آن به عالم بقا، گرگین شقی با پنج نفر، هفت شب بلا اسباب سفر، به تزویر و قسم‌های دروغ و جبر صرف، حرکت داده؛ فاه آه عما قضی علی. تا آنکه از جانب آن حضرت، حکم به سفر ماکو آمد... قسم به سید اکبر که اگر بدانی در چه محل ساکن هستیم، اول کسی که بر من رحم خواهد کرد، حضرتت

میبود. در وسط کوهی، قلعه ایست؛ در آن قلعه، از مرحمت آن حضرت، ساکن و اهل آن منحصر است به دو نفر مستحفظ و چهار سگ؛ حال تصوّر فرما چه میگذرد. الحمد لله کما هو اهله ومستحقّه. قسم بحقّ الله که آن کسی که راضی به این نوع سلوک با من شده، اگر بداند با چه کسی است، هرگز فرحناک نشود. ألا اخبرک بسرّ الامر کانه احبس کلّ النّبیین والصّدیقین والوصیّین ...

منتخبات آیات از آثار حضرت نقطهء اولی

۳- بیان حضرت بهاءالله

ای سلمان، بگو ای عباد بر اثر حق مشی نمائید و در افعال مظهر قدم تفکر کنید و در کلماتش تدبّر. که شاید به معین کوثر بیزوال ذو الجلال فائز شوید و اگر مُقبل و مُعرض در یک مقام باشند و عوالم الهی منحصر به این عالم بود هرگز ظهور قلم خود را به دست اعدا نمی گذاشت و جان فدا نمی نمود. قسم به آفتاب فجر امر که اگر ناس به ریحی از شوق و اشتیاقِ جمال مختار در حینی که آن هیکل صمدانی را در هوا آویختند مُطلع شوند، جمیع از شوق، جان در سبیل این ظهور عزّ ربّانی دهند. باری شکر به طوطی داده اند و زبل به جُعَل. زاغ از نغمهٔ بلبل، بی نصیب و خفاش از شعاع شمس، در گریز.

مجموعه الواح مبارکه (چاپ مصر) ص ۱۵۶

هوالله

ای بنده بها، سرهاست که در پای آن دلبر یکتا افتاده و جانهاست که در سبیل آن معشوق حقیقی در میدان وفا فدا گشته. این از مقتضای عشق و محبت است و از شروط انجذاب و خلّت؛ یوسف رحمانی به چاه کنعانی افتاد و مسیح نورانی، سر دار بیاراست. سید حصور، حنجر به خنجر بخشید و سرور ابرار، شهید دشت کربلا گردید. سلطان وفا، هدف هزار تیر جفا شد. جمال ابهی، صد هزار بلایا تحمل فرمود و آثار زهر، همیشه در دو پهلوئی مبارک ظاهر بود. حضرت قدّوس در مشهد فدا "سُبُوْحُ قَدَّوْسُ رَبِّ الْمَلَائِكَةِ وَالرُّوْحِ" فرمود و جناب باب "قَدَيْتُكَ رُوْحِي يَا رَبَّ الْاَرْبَابِ" ندا کرد. سلطان الشهداء و محبوب الشهداء، زمین را به خون نازنین رنگین نمود و شهدای خراسان به قربانگاه عشق شتافتند. شهیدان یزد در مهدِ وفا، مقرر گزیدند و جانبازان اصفهان، مانند بازان به اوج شهادت پریدند.

مقصود این است که این از مقتضای حضرت عشق است و باید چنین باشد و آلا هر خاری، دم از عالم گل زند و هر جزئی، آهنگ گل از حنجر برآرد. هر خسیسی خود را شخص نفیس شمرد و هر اسیر طبیعتی، خود را مظهر حقیقت داند. لهذا امتحان به میان آید و افتتان رخ بگشاید و صادق از کاذب، ممتاز گردد. وَ عَلِيكَ التَّحِيَّةُ وَالشَّان.

۵- حضرت اعلیٰ اولین نفس مبارکی که در گرداب بلایاغوطه ور گردید

سید باب که به فرموده حضرت بهاءالله "النقطة الاولى التي تدور حولها ارواح النبیین والمرسلین" هستند، اولین نفس مبارکی بود که در گرداب بلایایی که حامیانش را مستغرق نموده بود غوطه ور گردید. گرفتاری و حبس ناگهانی در سنه اول و دوره زندگانی کوتاه و شگرف حضرتش و بی‌احترامی و اهانتی که در شیراز در محضر علماء به آن حضرت عمداً وارد آمد، نفی و زندان شدید و طولانی در قلاع بعیده در جبال آذربایجان، عدم اعتناء و تحقیر پادشاه و حسادت صدر اعظم که ناشی از جبن و هراس بود، جلسه استنطاق مستهزانه که با حضور ولیعهد و اعلم علمای تبریز با کمال دقت، مقدمه و سائل آن تهیه شده بود، چوبکاری فضیعی که در نمازخانه شیخ الاسلام تبریز و به دست او انجام گرفت و بالاخره در میدان سربازخانه تبریز به دار آویختن و سینه مبارک آن جوان را در ملاء عام با حضور جمعیتی سنگدل قریب ده هزار نفر، هدف بیش از هفتصد گلوله قرار دادن و باز جسد مُشَبَّک را در کنار خندق خارج شهر به طور شرم آوری در معرض تماشای عموم گذاردن. این وقایع متوالیه تطورات دوره رسالت پر حادثه و مصیبت بار کسی است که دوره اش، آغاز تکمیل ادوار سالفه و ظهورش، تحقق و عود جمیع مظاهر الهیه است.

قد ظهر يوم الميعاد ص ۱۱

۶- آخرین تودیع با جناب قدوس

پس از اتمام مناسک حج، حضرت باب به مدینه طیبه توجه فرموده و از آنجا مجدداً به جانب جدّه و از آن طریق به بوشهر معاودت نمودند. پس از ورود به آن شهر جناب قدوس، همسفر و حواری خویش را از محضر مبارک مرخص و آخرین تودیع خود را به آن دلداده محبت الله انجام دادند و ایشان را مطمئن فرمودند که به زیارت محبوب و درک لقای مقصود فائز خواهد گردید و نیز اخبار نمودند که به تاج پر افتخار فدا در سبیل حضرت کبریاء مُتَوَجَّح خواهد شد و پس از ایشان آن وجود مبارک نیز بنفسه المقدّس شربت شهادت را از ید اعداء خواهند نوشید و به ملکوت ابهی خواهند شتافت.

کتاب قرن بدیع نشر دوم ص ۵۱

۷--مختصری از زندگی حضرت باب

در سال ۱۲۲۳ه.ش. (۱۸۴۴ میلادی) جوانی از اهالی شیراز به نام سید علی محمد خود را مؤسس دیانتی نوین معرفی کرد؛ دیانتی که بسیاری از سنت‌های کهنه جامعه را مردود اعلام می‌نمود و بر ارتقای مقام زنان، تعلیم و تربیت همگانی و ادامه‌دار بودن ظهور پیامبران الهی تأکید داشت. ایشان خود را دروازه‌ای نمادین، میان اعصار گذشته و آن آینده با شکوه و روز عظیمی که همواره بشریت در انتظار آن به سر برده بود، معرفی کردند و از این رو لقب باب را برای خود برگزیدند. حضرت باب اعلان نمودند که هدف اصلی ایشان هموار ساختن مسیر برای ظهور عظیم‌تری است و ایشان بشارت‌دهنده به آئین جدیدی هستند که عصر یگانگی و وحدت را در تاریخ بشریت رقم خواهد زد. تعلیم پیشرو و پیام تحول‌آفرین حضرت باب، نهضتی را به وجود آورد که در مدتی کوتاه ده‌ها هزار نفر از هر طبقه و قوم و پیشه‌ای به آن گرویدند و لرزه به اندام نظام اجتماعی کهنه و فرسوده آن روز ایران انداخت. برخی از علمای دین و پیروان آن‌ها که موقعیت خود را در خطر می‌دیدند، به مخالفت با حضرت باب پرداختند ولی تأثیر قوه کلام ایشان و شخصیت ملایم اما پراقتدارشان، افراد بسیاری را تقلیب نمود و روز به روز بر تعداد پیروان ایشان افزوده می‌شد. هر چه پیام حضرت باب بیشتر انتشار می‌یافت، آزار و اذیت‌ها نیز شدیدتر می‌شد. هزاران تن به زندان، شکنجه و تبعید گرفتار شدند و به فجیع‌ترین شیوه‌ها کشته شدند. خانه‌هایشان غارت و تخریب شد، اموالشان مصادره گردید، اما تا نفس آخر بر اعتقاد خویش ثابت ماندند. حکومت وقت برای ریشه‌کنی دیانت جدید، حضرت باب را به دورترین نقاط ایران - ماکو و چهریق در آذربایجان و در نزدیکی مرز ترکیه - تبعید کرد تا به تصور و خیال خود این نهضت، خاموش شود و تعالیمش فراموش گردد؛ غافل از این که هیچ قدرت بشری نمی‌تواند شعله فروزان امر الهی را خاموش نماید. حضرت باب به هر کجا که می‌رفتند با گذشت مدت کوتاهی، مورد ستایش ساکنین و افرادی که با ایشان در تماس بودند قرار می‌گرفتند. در نهایت، صدراعظم وقت - امیرکبیر - و مجتهدان، چاره را در این دیدند که حضرت باب را اعدام نمایند و به گمان خود به این غائله پایان دهند. روز ۱۸ تیر ۱۲۲۹ ه.ش. (۹ ژوئیه ۱۸۵۰م) حضرت باب در حالی که فقط ۳۱ سال سن داشتند به همراه یکی از پیروان جوان خود در میدان سربازخانه

تبریز به ضرب ۷۵۰ گلوله تیرباران شدند. آخرین سخنان حضرت باب خطاب به جمعیتی که آن روز در آن محل حضور داشتند چنین نقل شده است: «ای مردم اگر مرا می‌شناختید، مثل این جوان که اجل (برتر) از شماست در این سبیل (راه) قربان می‌شدید. روزی خواهد آمد که مرا بشناسید و لکن در آن روز من در میان شما نخواهم بود.»

امروز، آرامگاه حضرت باب همچون نگینی بر قلب کوه کرمل در مرکز جهانی بهائی در شهر حیفا، در میان طبقاتی از باغ‌های با شکوه در نهایت اقتدار و جلال می‌درخشد و هر شب به یاد شب‌های تاریک و تنهای تبعید، صدها چراغ کوه کرمل را نورباران می‌کنند.

کانال تلگرامی "بهائیان ایران"

۱۰- بیان مبارک حضرت بهاء‌الله

ای عبد حاضر بگو ببینم آن رصاصی که حضرت اعلی و مبشر جمال کبریا را شهید نمود از چه معدن و حقیقت آن چه بوده و آن سیوفی که اجساد اولیاء را قطعه قطعه نمود از چه فلز و از کدام معدن بیرون آمده. یا عبد حاضر لدی الوجه، در بیانات مظلوم آفاق تفکر نما که شاید از تفکر تو در اهل ارض این قوه ظاهر شود و کل به بصیرت تمام در آنچه واقع شده تفکر نمایند... یا عبد آن حدید و رصاصی که سبب نوحهء مقربین و ضجیح مخلصین شد، آن کلمات نفوس غافله بوده که سالها در معادن جهل و کذب تربیت یافته و بالاخره از قلم علماء ظاهر شد و آن جوهر وجود و اولیائش را شهید نمود. یا عبد درست تفکر نما؛ اگر ذکر جابلقا و جابلسا و ناحیه مقدسه و وجود قائم به اوصاف مذکوره نبود، وارد نمیشد آن چه وارد شد و دیده نمیشد آنچه که قلم و لسان از ذکر آن مضطربست... یا عبد حاضر اگر نفسی به انصاف نظر نماید همان کلمه که از معدن کذب ظاهر شد که گفته آن حضرت موجود است و قائل بر تولد او از کفار محسوب، رصاصی بود که بر بدن آن سید عالم وارد شد...

از الواح حضرت بهاء‌الله بر اساس نسخه موجود در کتابخانه آثار بهایی در مرکز جهانی بهایی

۸- ترسیم شمایل مبارک حضرت رب اعلی

از آثار گرانبها و بی نظیری که در مدّت اقامت حضرت اعلی در ارومیه تهیه گردیده، تصویر سیاه قلم از هیکل مبارک بود که توسط آقا بالا بیک، نقّاش باشی شاهزاده ملک قاسم میرزا، بر روی صفحه کاغذ آمده و تنها شمایلی است که از آن حضرت موجود است. جناب ورقای شهید می گوید:

یکی از نفوس مهمّه که توسط من مومن گشت، آقا بالا بیک نقّاش باشی از اهالی شیشوان است که چگونگی ترسیم شمایل مبارک را برای من توصیف نموده. آقا بالا می گوید: وقتی حضرت اعلی در منزل شاهزاده قاسم میرزا در ارومیه تشریف داشتند، من هم در آن شهر بودم و تشریف بردن هیکل مبارک را به حمّام با اسب سرکش و هجوم مردم را برای بردن آب حمام به عنوان تبرّک مشاهده نمودم. من به منزل حاکم رفتم و حضرت اعلی را در اطاقی جالس دیدم. به فکرم رسید که ترسیمی از ایشان تهیه کنم. لذا به دقّت به چهره مبارک نظر کردم چون هیکل اطهر متوجّه من شدند، عباي خود را روی زانوها مرتّب نموده، دست روی عبا قرار دادند. سپس من از اطاق خارج و آنچه از چهره مبارک در نظر داشتم روی کاغذ ترسیم نمودم. این کار دو بار دیگر تکرار شد و هر بار به محض ورود به اطاق حضرت اعلی، عبا را مرتّب نموده دستها را به حالت اوّل قرار داده به سوی من نظر میفرمودند. بدین ترتیب یک تصویر سیاه قلم از هیکل اطهر تهیه کردم. جناب ورقاء می گوید: از آقا بالا خواهش کردم که یک ترسیم رنگی هم تهیه کند تا هر دو را به ساحت اقدس ارسال دارم تا اگر تصاویر شباهت تامّ دارند ۹ قطعه دیگر از آنها برای ۹ مشرق الاذکار آینده ترسیم نماید. وقتی تصاویر به ارض اقدس واصل گردید، جمال قدم جناب افنان کبیر را که در آن وقت در ارض اقدس بود احضار و از ایشان شباهت تصویر را استفسار می فرمایند. جناب افنان در جواب می گوید که شباهت، تمام است. حضرت بهاءالله لّباده خز خود را بعنوان انعام، جهت نقّاش باشی عنایت فرموده و توقیعی به اعزاز جناب ورقاء مرحمت میفرمایند. در آن لوح می فرمایند: "...اثر و ثمر و عمل ایشان امام وجه حاضر. فی الحقیقه عمل ایشان لا عدل له است و اّلی الابد در کتاب الهی، مُخلّد گشته."

بار الها کریم رحیما، چه کفران از عباد ظاهر شده که از امواج بحر رحمت محروم مانده‌اند و از اشراقات انوار آفتاب ظهور ممنوع گشته‌اند. الهی، اعمال جُہال را به اسم ستّارت ستر فرما. تویی کریمی که دُنوب مُذنبین بخششت را منع نمود و باب فیضت را سدّ نکرد. یک حرف از کتاب جودت، علّت وجود شد و یک قطره از دریای رحمت سرمایه غیب و شهود. با کمال عجز و نادانی و فقر و ناتوانی بدایع فضل را می‌طلبیم. به حبلش متمسکیم و به ذیلش متشبّث. ای خطاپوش خطاها را بیوش و به طراز عفو اکبر مزین دار. توئی آن توانائی که به یک اراده، ناتوانان را مطلع اقتدار و ضعیفان را مصدر اختیار نمائی لا اله الا انت العلیم الخبیر و انت العزیز الحکیم و انت الغفور الرحیم و الفضال الکریم.

مائده آسمانی، ج ۶ ص ۲۱۹ و ۲۲۰

در دوران اولیّء اظهار امر مبارک در شیراز از قلم اطهر تفسیر سورهء مبارکهء یوسف که حضرت بهاءالله آن را "اول و اعظم و اکبر" از جمیع کتب دور بیان توصیف فرموده‌اند نازل گردید. مقصود اصلی از نزول این سفر منیع که به قیوم الاسماء موسوم و موصوف، همانا بیان محامد و نعوت یوسف بقا و ذکر مصائب و آلامی است که آن سدرهء منتهی از جانب برادر بی وفا و اعداءِ عدوّ خویش در ظهور بعد تحمّل خواهد فرمود. این کتاب عظیم و لوح کریم که از یکصد و یازده سوره و بیش از نه هزار و سیصد آیه مرگب است و هر سوره ای از آن تفسیر و تبیین یک آیه از آیات سورهء یوسف میباشد، فاتحه اش به ذکر مقام و دعوی حضرت باب و خطابات و اندازات شدید به "معشر ملوک و ابناء ملوک" آغاز میشود. در این کتاب مبین آن جمال ازلی عاقبت پر وبال محمد شاه را بیان و وزیر اعظم حاجی میرزا آقاسی را به ترک مقام و شؤون دنیویّه امر میفرماید... و همچنین علماء و رؤسای دین خصوصاً حزب شیعه را نصیحت و انداز و به توجه به حقّ و حقیقت دعوت مینماید. ظهور حضرت بهاءالله "بقیّه الله" و "سید الاکبر" را تبشیر و مقامات و شؤونات آن وجود مقدّس را تجلیل و به صراحت تامّ اصالت و جامعیت امر بیان را اعلان و حقیقت رسالت خویش را تشریح و عزّت و نصرت محتومهء دین الله را تأیید و سگان غرب را به خطاب عظیم "یا اهل المغرب اخرجوا من دیارکم لنصر الله" مخاطب و "اهل ارض" را از "انتقام کبیر اکبر" تحذیر و پیروان فرقان را انداز و تأکید میفرماید که اگر از حکم الهی اعراض نمایند "نار اکبر" آنان را احاطه خواهد کرد و نیز به مقام شهادت هیکل اطهر و فدای جان در سبیل جانان اشاره نموده، رفعت شأن و علوّ منزلت اهل بهاء "اصحاب سفینهء حمراء" را میستاید و ظلمت و زوال پاره ای از انجم ظاهره در سماء بیان را پیش بینی میفرماید و در حقّ غاصبین مقام امامت که در ارض فرات علیه حضرت حسین علیه السلام به معارضه و محاربه قیام نموده‌اند طلب عذاب مینماید... این کتاب مستطاب که در دوران رسالت حضرت باب نزد اهل بیان به منزلهء فرقان در بین ملت اسلام شمرده میشود، اول و اعظم سورهء آن در لیلهء اظهار امر، در حضور جناب باب الباب نازل گردید و بعضی از صفحات آن کتاب مبین به عنوان نخستین اوراق جنّت اعلی و اثمار طیبیهء آن سدرهء طوبی توسط حامل امانت ربّانی

به حضور حضرت بهاءالله تقدیم شد و آن حضرت به مجرد ملاحظه، عظمت مقام و حقانیت منزل آن آیات را تأیید و تصدیق فرمودند. همین رِقّ منشور و صحیفهء نور بود که با بصیرت تامّ و احاطهء بی پایان به همت امهء موقنه، طاهرهء زکیّه به لسان فارسی ترجمه گردید و خطابات شدیدۀ آن، حسینخان حکمران شیراز را به مخالفت و عناد برانگیخت و موجب ابراز اوّلین ظلم و طغیان نسبت به مظهر امر حضرت رحمن شد. همین سفر جلیل بود که تلاوت صفحه ای از آن روح جناب حجّت را تسخیر نمود و شعلهء عشق و انقطاع در قلوب مدافعین قلعهء طبرسی برافروخت و قهرمانان نیریز و زنجان را به ورود در میدان جانبازی و فدا مبعوث کرد.

کتاب قرن بدیع نشر دوم ص ۷۹- ۸۱

۱۳- حبس قلعه چهریق

حضرت باب قریب به دو سال و نیم از ایام آخرین حیات مبارک را در قلعه چهریق محبوس بودند. غم انگیزترین حوادث عصر رسولی در این دوران وقوع یافت و قلب مبارک آن حضرت را به سختی مجروح نمود و به شرحی که قبلاً آمد پس از شهادت اصحاب، مدت شش ماه اثری از قلم مبارک نازل نگشت. به مدت نه روز احدی را ملاقات نفرمودند. میل مبارک به خوردن و نوشیدن نبود و دائماً اشک از چشمان آن حضرت جاری بود. اندوه ناشی از شهادت اصحاب نازنین تا پایان حیات عنصری به نحوی در بیانات و آثار مبارکه ایشان منعکس بود. آرزوی فدا در سبیل حضرت بقیهءالله (حضرت بهاءالله) که در آثار مبارکه حضرتشان چون تفسیر سوره یوسف و تفسیرها قبلاً بیان گشته بود، اینک به تصریح بیشتر با ذکر زمان تقریبی بیان می شد. در کتاب پنج شأن که از آخرین آثار مبارک است، اظهار فرمودند که این نوروز آخرین نوروزی است که حضرتشان مراسم آن را بر وجه ارض برگزار می فرمایند. جناب فاضل قائنی در کتاب تاریخ بدیع بیانی به نقل از حاج میرزا جانی می نویسد که حضرت باب شش ماه پیش از شهادت، در توقیعی خطاب به سلیمان خان تبریزی شهادت خود را پیشگوئی و فرموده بودند که مرا شش ماه دیگر شهید خواهند نمود.

حضرت باب صفحه ۵۵۶

خبر شهادت جناب خال اعظم و وفات یگانه فرزندش حاج سید جواد و فاجعه غم انگیز شهادت مظلوم آفاق را چون عائله مبارک طاقت شنیدن آن همه مصیبت را نداشتند، مردان خانواده پس از چند ماه به اطلاع مادر و حرم مبارک و خواهرشان رساندند. به دنبال این اخبار وحشت زاء، همگی افراد عائله مبارک دچار ماتم و عزا گردیدند. مخصوصاً والده حضرت، تاب و توان اقامت در آن خانه، حتی شیراز را نداشتند و بالاخره به عزم اعتکاف در عتبات عالیات به اتفاق حاجی مبارک، خادم با وفای آن حضرت راهی و ساکن کربلا گشتند. لذا حرم مبارک چون در بیت مبارک تنها می شدند، به منزل خواهر خود حرم جناب خال اعظم نقل مکان نمودند. اگر چه همه اعضای فامیل حضرت باب به شخصیت روحانی والای ایشان مقرر و معترف بودند و احترامات صمیمانه را نسبت به آن حضرت مراعات می نمودند، ولی به غیر از حرم مبارک و جناب خال اعظم تا آن زمان کسی از فامیل به مقام شامخ حضرت نقطه اولی به عنوان موعود دیانت اسلام ایمان نداشت. خدیجه بیگم نه تنها همسر محبوب خود بلکه مولا و مقتدای بزرگوار خویش را از دست داده بودند و آرزو داشتند با ایمان آوردن یکی از افراد خانواده، هم صحبتی پیدا نمایند که بتوانند درد درونی خویش را که جانشان را می گداخت با او در میان گذارند و در غم با ایشان شریک گردند. زهرا بیگم همشیره حرم، پسر با ذکاوت و فعالی به نام میرزا آقا داشت و حضرت حرم به او محبت داشتند به تدریج با او وارد مذاکرات امری شدند و این جوان حدود ۱۴ ساله با استمداد از نورانیت ضمیر خود و تأیید الهی به امر مبارک ایمان آورد و این اقدام مهم موفقیت بزرگی را در پی داشت. میرزا آقا...مصدر خدمات بزرگی گردید. پدر و مادر خود را تبلیغ کرد و سپس با جناب خال اکبر وارد مذاکرات امری شد و ایشان را به تحری حقیقت توصیه و تشویق نمود و جناب خال اکبر در بغداد به حضور حضرت بهاءالله مشرف شد و کتاب ایقان در پاسخ سؤالاتش نازل گشت و سبب ایمان جناب خال و هزاران نفر در جهان گردید.

۱۴- آخرین روز حیات عنصری حضرت باب

در آخرین روز حیاتش باب از کاتب خود، سید حسین یزدی، خواست با نفی ایمان اش جان خود را نجات دهد تا بتواند از جزئیات حیات باب در مدتی که با او بوده دیگران را آگاه سازد. وی همچنین مأمور شد نامه‌ها و توقیعاتی را از سوی باب به دست مخاطبان آن برساند. دیگر بابی هم بند باب، محمدعلی زنوزی که در ادبیات بهائی لقب "انیس" یافته، فرزند میرزا عبدالوهاب از سلسله علمای زنوز بود. ظاهراً از نخستین سفر باب به تبریز سر و جان باخت؛ شیفته و آشفته او گردید و آشکارا ایمان خود را به باب اعلام نمود. هنگام ورود باب از چهریق خود را به او رساند و به همراهش زندانی شد و اصرار داشت که ابتدا او را اعدام کنند. کوششهای خانواده اش برای آن که تبرّی کرده رها شود به جایی نرسید. حتی روزی که او را همراه باب برای اعدام می بردند همسر و دختر خردسالش را نزد او فرستادند تا شاید با یک کلمه از مرگ رهایی یابد ولی تقاضایشان را نپذیرفت. ایمان او به باب چنان بود که شب پیش از اعدام هنگامی که باب به هم بندانش گفت آرزو دارد به دست یکی از ایشان شهید شود تا به تیر دشمنان، در حالی که جملگی به گریه و زاری پرداختند، انیس برخاست و گفت اگر میل تو در این است من آماده ام. باب از این فداکاری شگرف خوشحال شد و اطمینان داد که فردا همراه با او به شهادت خواهد رسید. سید حسین یزدی کاتب باب مینویسد، در آن شب صورت باب از شادی میدرخشید و آرامش و رضایت از نگاهش پیدا بود.

باب و جامعه بابی ایران ص ۸۱

صبح روز اعدام، فرّاشبازی و سربازان، باب را بدون عمامه و عبا و شال سبز که نشان سیادت او بود، سر و پا برهنه در شهر و بازار گرداندند تا نشانی از قدرت دولت باشد. هنگام ورود ایشان به میدان سربازخانه جمعی از معتمدین شهر تبریز به رهبری ملا محمد تقی تبریزی اجازه ملاقات با باب یافتند و برای آخرین بار از او خواستند با توبه از ادعای خویش، از مرگ نجات یابد. ولی او نپذیرفت. حدود ظهر ۲۸ شعبان ۱۲۶۶ / ۹ ژوئیه ۱۸۵۰، در حالی که جمعی از مردم تبریز در صحن سربازخانه و روی بام ها جمع شده بودند، فرّاشبازی به حجره‌ای که باب و همراهانش در آن قرار داشتند، رفت و ایشان را به میدان آورد. سربازانی از فوج بهادران به فرماندهی سام خان اُرس در سه صف در میدان قرار داشتند. انتخاب فوج بهادران که بیشتر شامل اسیران جنگ روس و ایران بودند، یکی هم به این احتمال بود که سربازان مسلمان حاضر به تیرباران سیدی بیگناه نباشند. ترتیبی که برای این اعدام داده بودند نشان از نگرانی شدید دولت داشت. روی بامهای سربازخانه تعدادی سربازان مسلّح، مراقب مردم بودند. میدان سربازخانه تبریز ظاهراً بدان جهت برای این کار انتخاب شد که اگر شورش از سوی مردم صورت گیرد، بتوانند در همان محدوده آن را خنثی سازند. تعداد فراوان سربازانی که به این کار مأمور بودند یکی برای ایجاد وحشت در مردم و از بیم هجوم برای رهائی باب، و دیگر ناشناخته ماندن کسانی بود که با تیر خود پیامبر شیراز، آن هم از سلسله سادات را به قتل می‌آوردند. منابع تاریخی از تردید سام خان در انجام این اعدام می نویسند و متفقند که سام خان نزد باب رفت و با ابراز عدم تمایل خود به انجام این کار، از او معذرت خواست. باب از او خواست آنچه به آن مأمور است انجام دهد و امور را به خداوند واگذارد. باب و محمد علی زنوزی را با دو طناب به دو میخی که بدین منظور در دیوار کوبیده شده بود آویزان کردند. به خواهش محمد علی وی را چنان قرار دادند که بدنش محافظ بدن باب باشد و سرش روی سینه محبوبش قرار گیرد. سه ردیف سرباز هر یک به نوبه خود به سوی باب و محمد علی انیس شلیک کردند. پس از دقایقی دود فراوانی که به خاطر شلیک گلوله‌ها برخاسته بود فرو نشست و ناگهان فریاد تعجب از مردم برخاست. محمد علی زنوزی بدون آن که اندک آسیبی دیده باشد، در کنار دیوار ایستاده بود و باب ناپدید

شده بود. مردم فریاد کردند: "باب غایب شد." گلوله‌ها طنابها را پاره کرده و موجب رهایی محکومین شده بود. فراشباشی و چند سرباز با عجله و اضطراب به جستجوی باب پرداختند و او را در همان حجره قبلی یافتند که با سید حسین یزدی، کاتب خود مشغول گفتگو بود. یکی از لشکریان، قوچعلی سلطان، با ضربات شدید به سر و صورت باب وی را از اتاق بیرون کشید و در محل اعدام قرار داد. سام خان حاضر نشد بار دیگر این وظیفه را انجام دهد. سربازان خود را جمع کرد و از میدان خارج گردید. بلافاصله فوج آقاخان بیک خمسه^۱ ای مأمور این کار شد. باب و محمد علی را به همان کیفیت آویزان ساختند و دستور شلیک صادر شد. صدای غرش گلوله‌ها و دود غلیظی از باروت فضا را پر کرد. این بار گلوله‌ها به هدف خورد. دو بدن باب و محمدعلی از شدت گلوله در هم آمیخته بود ولی صورت باب تنها اندکی رنجه شده بود....

باب و جامعه بابی ص ۸۲

۱۷- مناجات خاتمه

هو الله

يا رَبَّنَا اَعْلَى نَسَائِكَ بِحَقِّ دَمِكَ الْمَرْشُوشِ عَلَى التُّرَابِ بِأَنْ تَجِبَ دُعَاءَنَا وَتَحْفَظَنَا فِي صَوْنِ حِمَايَتِكَ وَكَلَاءَتِكَ وَتُمْطِرَ عَلَيْنَا سَحَابَ جُودِكَ وَإِحْسَانِكَ وَتُؤَيِّدَنَا وَتُوقِّفَنَا عَلَى السُّلُوكِ فِي سَبِيلِكَ وَالتَّمَسُّكِ بِحَبْلِ وَلَائِكَ وَإِثْبَاتِ حُجَّتِكَ وَأَنْتِشَارِ آثَارِكَ وَدَفْعِ شَرِّ أَعْدَائِكَ وَالتَّخَلُّقِ بِأَخْلَاقِكَ وَإِعْلَانِ أَمْرِ مَحْبُوبِكَ الْأَبْهَى الَّذِي قَدَيْتَ نَفْسَكَ فِي سَبِيلِهِ وَمَا تَمَنَيْتَ إِلَّا الْقَتْلَ فِي مَحَبَّتِهِ، أَغْنِنَا يَا مَحْبُوبَنَا الْأَعْلَى وَأَشْدُدْ أَزُورَنَا وَثَبِّتْ أَقْدَامَنَا وَأَغْفِرْ لَنَا ذُنُوبَنَا وَكَفِّرْ عَنَّا سَيِّئَاتِنَا، وَأَطْلِقْ أَلْسِنَتَنَا بِمَحَامِدِكَ وَنُعُوتِكَ، وَكَلِّ أَعْمَالَنَا وَمَجْهُودَاتِنَا بِأَكْلِيلِ قَبُولِكَ وَرِضَائِكَ وَاجْعَلْ خَاتِمَةَ حَيَاتِنَا مَا قَدَّرْتَهُ لِلْمُخْلِصِينَ مِنْ بَرِيَّتِكَ وَأَجِرْنَا فِي جِوَارِ رَحْمَتِكَ وَأَدْخِلْنَا فِي فِضَاءِ أَنْوَارِ قُرْبِكَ وَأَحْشِرْنَا مَعَ الْمُقَرَّبِينَ مِنْ أَحِبَّتِكَ وَقَدِّرْ لَنَا الْوُقُودَ عَلَيْكَ وَرِنِّحْنَا بِصَهْبَاءِ لِقَائِكَ وَأَخْلِدْنَا فِي حَدَائِقِ قُدْسِكَ وَارْزُقْنَا كُلَّ خَيْرٍ قَدَّرْتَهُ فِي مَلَكُوتِكَ يَا مُغِيثَ الْعَالَمِينَ.

الْتَّناءَ الَّذِي ظَهَرَ مِنْ نَفْسِكَ الْأَعْلَى وَالْبِهَاءَ الَّذِي طَلَعَ مِنْ جَمَالِكَ الْأَبْهَى، عَلَيْكَ يَا مَظْهَرَ الْكِبْرِيَاءِ
 وَسُلْطَانَ الْبَقَاءِ وَمَلِيكَ مَنْ فِي الْأَرْضِ وَالسَّمَاءِ، أَشْهَدُ أَنَّ بِكَ ظَهَرَتْ سُلْطَنَةُ اللَّهِ وَأَفْتَدَارُهُ وَعَظْمَةُ اللَّهِ
 وَكِبْرِيَاؤُهُ، وَبِكَ أَشْرَقَتْ شُمُوسُ الْقَدَمِ فِي سَمَاءِ الْقَضَاءِ وَطَلَعَ جَمَالُ الْغَيْبِ عَنِ أَفْقِ الْبَدَاءِ، وَأَشْهَدُ أَنَّ
 بِحَرَكَتِهِ مِنْ قَلَمِكَ ظَهَرَ حُكْمُ الْكَافِ وَالنُّونِ وَبَرَزَ سِرُّ اللَّهِ الْمَكْنُونِ، وَبُدِّتِ الْمُمْكِنَاتُ وَبُعِثَتِ الظُّهُورَاتُ،
 وَأَشْهَدُ أَنَّ بِجَمَالِكَ ظَهَرَ جَمَالُ الْمَعْبُودِ وَبِوَجْهِكَ لَاحَ وَجْهِ الْمَقْصُودِ وَبِكَلِمَتِهِ مِنْ عِنْدِكَ فَصَلَ بَيْنَ
 الْمُمْكِنَاتِ وَصَعَدَ الْمُخْلِصُونَ إِلَى الذَّرْوَةِ الْعُلْيَا وَالْمُشْرِكُونَ إِلَى الدَّرَكَاتِ السُّفْلَى، وَأَشْهَدُ بَانَ مَنْ عَرَفَكَ
 فَقَدْ عَرَفَ اللَّهَ، وَمَنْ فَازَ بِلِقَائِكَ فَقَدْ فَازَ بِلِقَاءِ اللَّهِ، فَطُوبَى لِمَنْ آمَنَ بِكَ وَبَايَاتِكَ وَخَضَعَ بِسُلْطَانِكَ وَ
 شَرَّفَ بِلِقَائِكَ وَبَلَغَ بِرِضَائِكَ وَطَافَ فِي حَوْلِكَ وَحَضَرَ تَلْقَاءَ عَرْشِكَ، فَوَيْلٌ لِمَنْ ظَلَمَكَ وَأَنْكَرَكَ وَ
 كَفَرَ بِبَايَاتِكَ وَجَاحَدَ بِسُلْطَانِكَ وَحَارَبَ بِنَفْسِكَ وَاسْتَكْبَرَ لَدَى وَجْهِكَ وَجَادَلَ بِبُرْهَانِكَ وَفَرَّ مِنْ
 حُكُومَتِكَ وَاقْتَدَارِكَ وَكَانَ مِنَ الْمُشْرِكِينَ فِي الْوَاحِ الْقُدْسِيِّ مِنْ إصْبَعِ الْأَمْرِ مَكْتُوبًا.

فِيَا إِلَهِي وَمَحْبُوبِي فَأَرْسِلْ إِلَيَّ عَنْ يَمِينِ رَحْمَتِكَ وَعِنَايَتِكَ نَفْحَاتِ قُدْسِ الطَّافِكِ لِتَجْدِبَنِي عَنْ
 نَفْسِي وَعَنِ الدُّنْيَا إِلَى شَطْرِ قُرْبِكَ وَوَلِقَائِكَ وَأَنَّكَ أَنْتَ الْمُقْتَدِرُ عَلَى مَا تَشَاءُ وَأَنَّكَ كُنْتَ عَلَى كُلِّ
 شَيْءٍ مُحِيطًا. عَلَيْكَ يَا جَمَالَ اللَّهِ ثَنَاءَ اللَّهِ وَذِكْرُهُ وَبِهَاءَ اللَّهِ وَنُورَهُ أَشْهَدُ بَانَ مَا رَأَتْ عَيْنُ الْإِبْدَاعِ
 مَظْلُومًا شِبْهَكَ كُنْتَ فِي أَيَّامِكَ فِي عَمْرَاتِ الْبَلَايَا مَرَّةً كُنْتَ تَحْتَ السَّلَاسِلِ وَالْأَغْلَالِ وَ مَرَّةً كُنْتَ
 تَحْتَ سَيْوْفِ الْأَعْدَاءِ وَمَعَ كُلِّ ذَلِكَ أَمَرْتَ النَّاسَ بِمَا أَمَرْتَ مِنْ لَدُنْ عَلِيمٍ حَكِيمٍ. رُوْحِي لِضُرِّكَ الْفِدَاءُ
 وَنَفْسِي لِبِلَائِكَ الْفِدَاءُ أَسْأَلُ اللَّهَ بِكَ وَبِالَّذِينَ اسْتَضَاءَتْ وَجُوهُهُمْ مِنْ أَنْوَارِ وَجْهِكَ وَاتَّبَعُوا مَا أَمَرُوا بِهِ
 حُبًّا لِنَفْسِكَ أَنْ يَكْشِفَ السُّبْحَاتِ الَّتِي حَالَتْ بَيْنَكَ وَبَيْنَ خَلْقِكَ وَيَرْزُقَنِي خَيْرَ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ إِنَّكَ
 أَنْتَ الْمُقْتَدِرُ الْمُتَعَالِ الْعَزِيزُ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ. صَلِّ اللَّهُمَّ يَا إِلَهِي عَلَى السِّدْرَةِ وَأوراقِهَا وَأَغْصَانِهَا وَأَفْئَانِهَا
 وَأَصُولِهَا وَفُرُوعِهَا بِدَوَامِ أَسْمَائِكَ الْحُسْنَى وَصِفَاتِكَ الْعُلْيَا ثُمَّ احْفَظْهَا مِنْ شَرِّ الْمُعْتَدِينَ وَجُنُودِ
 الظَّالِمِينَ إِنَّكَ أَنْتَ الْمُقْتَدِرُ الْقَدِيرُ، صَلِّ اللَّهُمَّ يَا إِلَهِي عَلَى عِبَادِكَ الْفَائِزِينَ وَإِمَائِكَ الْفَائِزَاتِ إِنَّكَ أَنْتَ
 الْكَرِيمُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ الْغَفُورُ الْكَرِيمُ